انتشار چاپ چهارم «نامه به سیمین»

صفحه ۷ پیدا شد

شرق: ابراهیم گلستان سال‌ها پیش در اواخر دهه شصت نامه‌ای به سیمین دانشور، دوست و همشهری قدیم خود می‌نویسد، نامه‌ای که از یاد خاطرات و ربط‌های این دو فراتر می‌رود و به‌قول گلستان حرف توی حرف می‌آید و عاقبت، نامه به صدوچند صفحه می‌رسد یعنی به حجم یک کتاب که به‌نوعی جمع‌بندی تاریخی گلستان است که گوشه‌هایی از کارنامه روشنفکری ایران را آشکار می‌کند. این نامه در قالب کتاب از سوی نشر بازتاب‌نگار به چاپ رسیده و چند بار بازنشر شده است، اما چاپ چهارم آن با ویراست تازه حکایت دیگری دارد: در این چاپ بخشی از نامه که در چاپ‌های پیشین در دسترس نبود پیدا شده و به کتاب افزوده شده است. پیش از بازخوانی این یک تکه تازه ماجرای انتشار این نامه را مرور کنیم. آن‌طور که عباس میلانی در مقدمه‌اش بر کتاب نوشته، در دیداری با ابراهیم گلستان صحبت به «آفت ساده‌انگاران پرمدعای گاه بی‌روایی» می‌رسد که نیچه‌ئی بر ذهن و زبان نسلی از ایرانیان نفوذ داشته‌اند. از فردید و شریعتی و بر ذهن و زبان نسلی از جلال آل‌احمد و سیمین دانشور و دیگران هم سخن به میان می‌آید که میلانی خطاب به گلستان می‌نویسد چرا اینها را نمی‌نویسید؟ و گلستان برخاسته و از کنوی میز کارش متنی بیرون می‌کشد و می‌گوید بعضی از این حرف‌ها را اینجا نوشته‌ام. «صدوچند صفحه بود. دست‌خط گلستان. مخاطبش سیمین دانشور و پاسخی به نامه‌ای از او». و بعد از گلستان نقل می‌کند که اخوان‌ثالث هم این نامه را دیده و خوانده و بر ضرورت چاپش اصرارها کرده است. او همچنین به اهمیت تاریخی این نامه اشاره می‌کند و دستاورد گلستان در این متن به جذب موافقت مخاطبش با نظرات او بلکه تسویق ما به بازاندیشی در مفروضاتمان است.

صفحه‌ای که پیدا شد

نامه به سیمین
ابراهیم گلستان
نشر بازتاب‌نگار

و اما چاپ چهارم و حکایت صفحه جامانده‌ای که در این چاپ آمده است: «در چاپ‌های پیشین کتاب این پاراگراف نبوده است و همین نبودن هم در همه تذکر داده شده بود. این بخش از نامه که در جابه‌جایی و دست‌به‌دست‌شدن رونوشت‌ها گم شده بود بعد با جست‌وجوی بسیار صور و مصمم آقای رضا افشعی که رونوشت‌های موجود را برای فرستاده‌شدن به چاپخانه ماشین می‌کرده است بازیابی شد که اکنون در چاپ این نسخه در همان جای اصلی گذاشته می‌شود». گلستان در صفحه ۲۲ کتاب از دیدارش با «دکتر باهری» می‌گوید بعد از بازنشر. صحبت خراب شده و حالا یک بند کوتاه‌دمی را آورده بود تازه توی این حاله. همین حاله. دانی‌ام آمد حاله و اما صدا زد و به من درنیامد خشونت بی‌سابقه‌ای داشت. من بازدم زیر گریه و همه قصه‌ها را تعریف کردم. حاجی حسام وقم را که نوشته بودم روی همان مقوا از من گرفت و رفت از اتاق بیرون. یکساعت بعد توی اتاق مسجد ولی‌الله و آن حکاک. تا آدینه بود از آدینه بود و آدینه بود و آدینه بود. و آدینه بود که بود باید همه این چیزها بی‌اطلاع تو صورت می‌گرفت. که گرفت. توی تاریخ‌ایلخ (یا باید نسبت شاید پس از بلوغ) باید یک و طیب و ظاهر این نوشته را برای یک خوشایند همخون خود یا تکوسیی می‌گرفت تا این وقت را به او آویزه‌ام. به او آویزه داده بود که چه‌ها باید بکند. این بود که حاجی حسام به این کارها اشاره شد اما سهم من هیچ چیز نبود و هرا هرکز با پدرم در تمامی نکشانده.

«سووشون» یک اتوپیای فردی است که جمعی می‌شود تا موتور حرکت تاریخ را روشن کند. بسیاری بر این باورند که «زری»، قهرمان داستان «سووشون» همان سیمین دانشور است و «یوسف» گرته‌برداری‌شده از شخصیت جلال آل‌احمد. بسیاری که با آل‌احمد سَر عناد دارند، اینجا نیز با محکومیت جلال (یوسف) و ایدئولوژیک‌خواندن آن و اینکه اتوپیایی ناممکن را دنبال می‌کند، رمان «سووشون» را با ارجاعات بیرونی محدوش می‌کنند. و ستایشگران جلال نیز بر این نکته بافشاری می‌کنند که زری در سیطره یوسف است و مصداق بیرونی آن را رابطه سیمین و جلال می‌دانند. این باورها در داستان «سووشون» کارکردی ندارد، چراکه این قضاوت‌ها متکی به دانش پیشینی ما است و ما هرچه به لحاظ زمانی از داستان‌های پیشینی خود فاصله بگیریم، رمان جایگاه اصیل خود را بیشتر نشان‌مایابد. از این منظر «سووشون» در نوع خود بی‌نظیر است و فارغ از همه چیز باید درباره شورِ زندگی و مبارزه و مقاومت در آن سخن گفت و از اینکه در کنار یوسف - که قهرمان داستان است و نماد آدمی خالق سیاست، شخصیت زری با مفهوم دیگری از سیاست شکل می‌گیرد. مستقل از یوسف اما همدل با ایده او. جذابیت رمان «سووشون» در همین دو نوع سیاست‌ورزی با سک‌های متفاوت است. این گرایش رمان ما با زری و ترس‌هایش روبه‌رو هستیم که رفته‌رفته بر ترس‌هایش غلبه می‌کند و اتوپیای فردی‌اش را به اتوپیایی جمعی گره می‌زند. در صحنه پایانی رمان هم دیگر چیزی به‌نام جنسیت معنا نمی‌دارد. آنچه می‌ماند مبارزه و مقاومت است و ایستادگی پای یک ایده. درباره «سووشون» با شاپور بهیان به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

احمد غلامی: آنچه پیش از هر چیز رمان «سووشون» را قابل‌تأمل می‌کند، تاریخ تنیده در آن است. تاریخ نه به‌عنوان تاریخ بلکه به‌عنوان برهه‌ای از زندگی و تجربه زیسته آدم‌های سرزمینمان. مهم‌ترین ویژگی این رمان این است که تاریخ در آن لَق نمی‌زند. عاریه‌ای نیست. همراه با زندگی آدم‌ها تاریخی وجود دارد که با آنان کامه‌به‌کام جلو می‌آید و نفس می‌کشد. شاید این نکته قابل‌تأمل به این دلیل است که سیمین دانشور تاریخی را روایت می‌کند که هنوز چندان از آن فاصله نگرفته است. این را نمی‌گویم تا کار او را تقلیل دهم. خیلی‌ها رمان جنگ و انقلاب نوشته‌اند اما تاریخ در آنها مفقود است. دانشور در سه سطح، تاریخ را روایت می‌کند. سطحی کلان که هجوم متفقین به ایران است و حدفاصل دوره رضاشاهی و محمدرضاشاهی است. دیگری تاریخ اجتماعی که سویه‌های اقتصادی هم دارد: نمایش حاکمان، خوانین، ایلات و عشایر که رضاشاه تلاش کرد به آنان اسکان بدهد تا نتوانند حکومت مرکزی را متزلزل کنند. دیگر زندگی روزمره مردم عادی. آن‌هم در بدترین شرایط اقتصادی در دوره قحطی و بیماری‌های فراگیر. آدم‌های داستان با فلارگرفتن در این وضعیت و نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی هریک به شیوه خاص خود به مسائل واکنش می‌دهند. واکنش مردم تاریخ‌ساز است و آینده ایران را می‌سازد. در این میان آنچه وضعیت را رمانی را به‌درستی آشوبناک و بحرانی می‌کند، مواجهه «یوسف» و «میرزا ابوالقاسم خان» است. دو برادر است که با دو موضع‌گیری کاملاً متفاوت، موتورِ کوچک داستان‌اند که موجب اشتعال موتور بزرگ رمان می‌شود. جلو برویم تا ببینیم چه پیش می‌آید.

شاپور بهیان: من هم موافق هستم که در این رمان عنصر تاریخ نقش مهمی دارد. قبل از اینکه وارد بحث رابطه رمان با تاریخ شویم بهتر است خلاصه‌ای از رمان را بر مبنای کتاب «صدسال داستان‌نویسی» آقای عابدینی ارائه کنم و سعی می‌کنم نکاتی را بکویم که کلیاتی از رمان به دست می‌دهد و از تفسیر پرهیز کنم. فصل اول رمان، ما «زری» راوی اصلی داستان را می‌بینیم که همراه با «یوسف» (شوهرش) در مجلس عقدکنان دختر حاکم هستند. در عین توصیف عروسی، فضای اجتماعی سال‌های بیست هم ساخته می‌شود. سال‌هایی که انگلیس در فارس نیز بوده کرده و جنگ ناخواسته با خود قحطی و بیماری آورده. حاکم ایرانی منطقه، دست‌نشانده انگلیس است و خان‌ها و تاجرها با فروش آذوقه مردم به ارتش بیگانه قحطی ایجاد کرده‌اند و یوسف هم که روشنفکر و متکی به ارزش‌های دست‌راستی است، البته موظف از روشنفکر این است که حال دارد آنار نیما را به انگلیسی ترجمه کند و به فرزندش بومی علق‌ماهسا چندتایی بود و من خاطر نیست با مخاطبش و دفع اینکه آدمی هست که با روح سروکار دارد، نشانی از نامه که در چاپ‌های پیشین در دسترس نبود پیدا شده و به کتاب افزوده شده است. پیش از بازخوانی این یک تکه تازه ماجرای انتشار این نامه را مرور کنیم. آن‌طور که عباس میلانی در مقدمه‌اش بر کتاب نوشته، در دیداری با ابراهیم گلستان صحبت به «آفت ساده‌انگاران پرمدعای گاه بی‌روایی» می‌رسد که نیچه‌ئی بر ذهن و زبان نسلی از ایرانیان نفوذ داشته‌اند. از فردید و شریعتی و بر ذهن و زبان نسلی از جلال آل‌احمد و سیمین دانشور و دیگران هم سخن به میان می‌آید که میلانی خطاب به گلستان می‌نویسد چرا اینها را نمی‌نویسید؟ و گلستان برخاسته و از کنوی میز کارش متنی بیرون می‌کشد و می‌گوید بعضی از این حرف‌ها را اینجا نوشته‌ام. «صدوچند صفحه بود. دست‌خط گلستان. مخاطبش سیمین دانشور و پاسخی به نامه‌ای از او». و بعد از گلستان نقل می‌کند که اخوان‌ثالث هم این نامه را دیده و خوانده و بر ضرورت چاپش اصرارها کرده است. او همچنین به اهمیت تاریخی این نامه اشاره می‌کند و دستاورد گلستان در این متن به جذب موافقت مخاطبش با نظرات او بلکه تسویق ما به بازاندیشی در مفروضاتمان است.

صفحه‌ای که پیدا شد

نامه به سیمین
ابراهیم گلستان
نشر بازتاب‌نگار

و اما چاپ چهارم و حکایت صفحه جاماندهای که در این چاپ آمده است: «در چاپ‌های پیشین کتاب این پاراگراف نبوده است و همین نبودن هم در همه تذکر داده شده بود. این بخش از نامه که در جابه‌جایی و دست‌به‌دست‌شدن رونوشت‌ها گم شده بود بعد با جست‌وجوی بسیار صور و مصمم آقای رضا افشعی که رونوشت‌های موجود را برای فرستاده‌شدن به چاپخانه ماشین می‌کرده است بازیابی شد که اکنون در چاپ این نسخه در همان جای اصلی گذاشته می‌شود». گلستان در صفحه ۲۲ کتاب از دیدارش با «دکتر باهری» می‌گوید بعد از بازنشر. صحبت خراب شده و حالا یک بند کوتاه‌دمی را آورده بود تازه توی این حاله. همین حاله. دانی‌ام آمد حاله و اما صدا زد و به من درنیامد خشونت بی‌سابقه‌ای داشت. من بازدم زیر گریه و همه قصه‌ها را تعریف کردم. حاجی حسام وقم را که نوشته بودم روی همان مقوا از من گرفت و رفت از اتاق بیرون. یکساعت بعد توی اتاق مسجد ولی‌الله و آن حکاک. تا آدینه بود از آدینه بود و آدینه بود و آدینه بود. و آدینه بود که بود باید همه این چیزها بی‌اطلاع تو صورت می‌گرفت. که گرفت. توی تاریخ‌ایلخ (یا باید نسبت شاید پس از بلوغ) باید یک و طیب و ظاهر این نوشته را برای یک خوشایند همخون خود یا تکوسیی می‌گرفت تا این وقت را به او آویزه‌ام. به او آویزه داده بود که چه‌ها باید بکند. این بود که حاجی حسام به این کارها اشاره شد اما سهم من هیچ چیز نبود و هرا هرکز با پدرم در تمامی نکشانده.

یک کتاب، دو نویسنده: سووشون سیمین دانشور، به‌روایتِ احمد غلامی و شاپور بهیان

شبِ اهریمنی تاریخ

عکس: عباس کوثری، شرق

«سووشون» یک اتوپیای فردی است که جمعی می‌شود تا موتور حرکت تاریخ را روشن کند. بسیاری بر این باورند که «زری»، قهرمان داستان «سووشون» همان سیمین دانشور است و «یوسف» گرته‌برداری‌شده از شخصیت جلال آل‌احمد. بسیاری که با آل‌احمد سَر عناد دارند، اینجا نیز با محکومیت جلال (یوسف) و ایدئولوژیک‌خواندن آن و اینکه اتوپیایی نامممکن را دنبال می‌کند، رمان «سووشون» را با ارجاعات بیرونی محدوش می‌کنند. و ستایشگران جلال نیز بر این نکته بافشاری می‌کنند که زری در سیطره یوسف است و مصداق بیرونی آن را رابطه سیمین و جلال می‌دانند. این باورها در داستان «سووشون» کارکردی ندارد، چراکه این قضاوت‌ها متکی به دانش پیشینی ما است و ما هرچه به لحاظ زمانی از داستان‌های پیشینی خود فاصله بگیریم، رمان جایگاه اصیل خود را بیشتر نشان‌مایابد. از این منظر «سووشون» در نوع خود بی‌نظیر است و فارغ از همه چیز باید درباره شورِ زندگی و مبارزه و مقاومت در آن سخن گفت و از اینکه در کنار یوسف - که قهرمان داستان است و نماد آدمی خالق سیاست، شخصیت زری با مفهوم دیگری از سیاست شکل می‌گیرد. مستقل از یوسف اما همدل با ایده او. جذابیت رمان «سووشون» در همین دو نوع سیاست‌ورزی با سک‌های متفاوت است. این گرایش رمان ما با زری و ترس‌هایش روبه‌رو هستیم که رفته‌رفته بر ترس‌هایش غلبه می‌کند و اتوپیای فردی‌اش را به اتوپیایی جمعی گره می‌زند. در صحنه پایانی رمان هم دیگر چیزی به‌نام جنسیت معنا نمی‌دارد. آنچه می‌ماند مبارزه و مقاومت است و ایستادگی پای یک ایده. درباره «سووشون» با شاپور بهیان به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

احمد غلامی: آنچه پیش از هر چیز رمان «سووشون» را قابل‌تأمل می‌کند، تاریخ تنیده در آن است. تاریخ نه به‌عنوان تاریخ بلکه به‌عنوان برهه‌ای از زندگی و تجربه زیسته آدم‌های سرزمینمان. مهم‌ترین ویژگی این رمان این است که تاریخ در آن لَق نمی‌زند. عاریه‌ای نیست. همراه با زندگی آدم‌ها تاریخی وجود دارد که با آنان کامه‌به‌کام جلو می‌آید و نفس می‌کشد. شاید این نکته قابل‌تأمل به این دلیل است که سیمین دانشور تاریخی را روایت می‌کند که هنوز چندان از آن فاصله نگرفته است. این را نمی‌گویم تا کار او را تقلیل دهم. خیلی‌ها رمان جنگ و انقلاب نوشته‌اند اما تاریخ در آنها مفقود است. دانشور در سه سطح، تاریخ را روایت می‌کند. سطحی کلان که هجوم متفقین به ایران است و حدفاصل دوره رضاشاهی و محمدرضاشاهی است. دیگری تاریخ اجتماعی که سویه‌های اقتصادی هم دارد: نمایش حاکمان، خوانین، ایلات و عشایر که رضاشاه تلاش کرد به آنان اسکان بدهد تا نتوانند حکومت مرکزی را متزلزل کنند. دیگر زندگی روزمره مردم عادی. آن‌هم در بدترین شرایط اقتصادی در دوره قحطی و بیماری‌های فراگیر. آدم‌های داستان با فلارگرفتن در این وضعیت و نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی هریک به شیوه خاص خود به مسائل واکنش می‌دهند. واکنش مردم تاریخ‌ساز است و آینده ایران را می‌سازد. در این میان آنچه وضعیت رمانی را به‌درستی آشوبناک و بحرانی می‌کند، مواجهه «یوسف» و «میرزا ابوالقاسم خان» است. دو برادر است که با دو موضع‌گیری کاملاً متفاوت، موتورِ کوچک داستان‌اند که موجب اشتعال موتور بزرگ رمان می‌شود. جلو برویم تا ببینیم چه پیش می‌آید.

شاپور بهیان: من هم موافق هستم که در این رمان عنصر تاریخ نقش مهمی دارد. قبل از اینکه وارد بحث رابطه رمان با تاریخ شویم بهتر است خلاصه‌ای از رمان را بر مبنای کتاب «صدسال داستان‌نویسی» آقای عابدینی ارائه کنم و سعی می‌کنم نکاتی را بکویم که کلیاتی از رمان به دست می‌دهد و از تفسیر پرهیز کنم. فصل اول رمان، ما «زری» راوی اصلی داستان را می‌بینیم که همراه با «یوسف» (شوهرش) در مجلس عقدکنان دختر حاکم هستند. در عین توصیف عروسی، فضای اجتماعی سال‌های بیست هم ساخته می‌شود. سال‌هایی که انگلیس در فارس نیز بوده کرده و جنگ ناخواسته با خود قحطی و بیماری آورده. حاکم ایرانی منطقه، دست‌نشانده انگلیس است و خان‌ها و تاجرها با فروش آذوقه مردم به ارتش بیگانه قحطی ایجاد کرده‌اند و یوسف هم که روشنفکر و متکی به ارزش‌های دست‌راستی است، البته موظف از روشنفکر این است که حال دارد آنار نیما را به انگلیسی ترجمه کند و به فرزندش بومی علق‌ماهسا چندتایی بود و من خاطر نیست با مخاطبش و دفع اینکه آدمی هست که با روح سروکار دارد، نشانی از نامه که در چاپ‌های پیشین در دسترس نبود پیدا شده و به کتاب افزوده شده است. پیش از بازخوانی این یک تکه تازه ماجرای انتشار این نامه را مرور کنیم. آن‌طور که عباس میلانی در مقدمه‌اش بر کتاب نوشته، در دیداری با ابراهیم گلستان صحبت به «آفت ساده‌انگاران پرمدعای گاه بی‌روایی» می‌رسد که نیچه‌ئی بر ذهن و زبان نسلی از ایرانیان نفوذ داشته‌اند. از فردید و شریعتی و بر ذهن و زبان نسلی از جلال آل‌احمد و سیمین دانشور و دیگران هم سخن به میان می‌آید که میلانی خطاب به گلستان می‌نویسد چرا اینها را نمی‌نویسید؟ و گلستان برخاسته و از کنوی میز کارش متنی بیرون می‌کشد و می‌گوید بعضی از این حرف‌ها را اینجا نوشته‌ام. «صدوچند صفحه بود. دست‌خط گلستان. مخاطبش سیمین دانشور و پاسخی به نامه‌ای از او». و بعد از گلستان نقل می‌کند که اخوان‌ثالث هم این نامه را دیده و خوانده و بر ضرورت چاپش اصرارها کرده است. او همچنین به اهمیت تاریخی این نامه اشاره می‌کند و دستاورد گلستان در این متن به جذب موافقت مخاطبش با نظرات او بلکه تسویق ما به بازاندیشی در مفروضاتمان است.

صفحه‌ای که پیدا شد

نامه به سیمین
ابراهیم گلستان
نشر بازتاب‌نگار

و اما چاپ چهارم و حکایت صفحه جاماندهای که در این چاپ آمده است: «در چاپ‌های پیشین کتاب این پاراگراف نبوده است و همین نبودن هم در همه تذکر داده شده بود. این بخش از نامه که در جابه‌جایی و دست‌به‌دست‌شدن رونوشت‌ها گم شده بود بعد با جست‌وجوی بسیار صور و مصمم آقای رضا افشعی که رونوشت‌های موجود را برای فرستاده‌شدن به چاپخانه ماشین می‌کرده است بازیابی شد که اکنون در چاپ این نسخه در همان جای اصلی گذاشته می‌شود». گلستان در صفحه ۲۲ کتاب از دیدارش با «دکتر باهری» می‌گوید بعد از بازنشر. صحبت خراب شده و حالا یک بند کوتاه‌دمی را آورده بود تازه توی این حاله. همین حاله. دانی‌ام آمد حاله و اما صدا زد و به من درنیامد خشونت بی‌سابقه‌ای داشت. من بازدم زیر گریه و همه قصه‌ها را تعریف کردم. حاجی حسام وقم را که نوشته بودم روی همان مقوا از من گرفت و رفت از اتاق بیرون. یکساعت بعد توی اتاق مسجد ولی‌الله و آن حکاک. تا آدینه بود از آدینه بود و آدینه بود و آدینه بود. و آدینه بود که بود باید همه این چیزها بی‌اطلاع تو صورت می‌گرفت. که گرفت. توی تاریخ‌ایلخ (یا باید نسبت شاید پس از بلوغ) باید یک و طیب و ظاهر این نوشته را برای یک خوشایند همخون خود یا تکوسیی می‌گرفت تا این وقت را به او آویزه‌ام. به او آویزه داده بود که چه‌ها باید بکند. این بود که حاجی حسام به این کارها اشاره شد اما سهم من هیچ چیز نبود و هرا هرکز با پدرم در تمامی نکشانده.

غلامی: آنچه پیش از هر چیز رمان «سووشون» را قابل‌تأمل می‌کند، تاریخ تنیده در آن است. تاریخ نه به‌عنوان تاریخ بلکه به‌عنوان برهه‌ای از زندگی و تجربه زیسته آدم‌های سرزمینمان. مهم‌ترین ویژگی این رمان این است که تاریخ در آن لَق نمی‌زند. عاریه‌ای نیست. همراه با زندگی آدم‌ها تاریخی وجود دارد که با آنان کامه‌به‌کام جلو می‌آید و نفس می‌کشد. شاید این نکته قابل‌تأمل به این دلیل است که سیمین دانشور تاریخی را روایت می‌کند که هنوز چندان از آن فاصله نگرفته است. این را نمی‌گویم تا کار او را تقلیل دهم. خیلی‌ها رمان جنگ و انقلاب نوشته‌اند اما تاریخ در آنها مفقود است. دانشور در سه سطح، تاریخ را روایت می‌کند. سطحی کلان که هجوم متفقین به ایران است و حدفاصل دوره رضاشاهی و محمدرضاشاهی است. دیگری تاریخ اجتماعی که سویه‌های اقتصادی هم دارد: نمایش حاکمان، خوانین، ایلات و عشایر که رضاشاه تلاش کرد به آنان اسکان بدهد تا نتوانند حکومت مرکزی را متزلزل کنند. دیگر زندگی روزمره مردم عادی. آن‌هم در بدترین شرایط اقتصادی در دوره قحطی و بیماری‌های فراگیر. آدم‌های داستان با فلارگرفتن در این وضعیت و نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی هریک به شیوه خاص خود به مسائل واکنش می‌دهند. واکنش مردم تاریخ‌ساز است و آینده ایران را می‌سازد. در این میان آنچه وضعیت رمانی را به‌درستی آشوبناک و بحرانی می‌کند، مواجهه «یوسف» و «میرزا ابوالقاسم خان» است. دو برادر است که با دو موضع‌گیری کاملاً متفاوت، موتورِ کوچک داستان‌اند که موجب اشتعال موتور بزرگ رمان می‌شود. جلو برویم تا ببینیم چه پیش می‌آید.

شاپور بهیان: من هم موافق هستم که در این رمان عنصر تاریخ نقش مهمی دارد. قبل از اینکه وارد بحث رابطه رمان با تاریخ شویم بهتر است خلاصه‌ای از رمان را بر مبنای کتاب «صدسال داستان‌نویسی» آقای عابدینی ارائه کنم و سعی می‌کنم نکاتی را بکویم که کلیاتی از رمان به دست می‌دهد و از تفسیر پرهیز کنم. فصل اول رمان، ما «زری» راوی اصلی داستان را می‌بینیم که همراه با «یوسف» (شوهرش) در مجلس عقدکنان دختر حاکم هستند. در عین توصیف عروسی، فضای اجتماعی سال‌های بیست هم ساخته می‌شود. سال‌هایی که انگلیس در فارس نیز بوده کرده و جنگ ناخواسته با خود قحطی و بیماری آورده. حاکم ایرانی منطقه، دست‌نشانده انگلیس است و خان‌ها و تاجرها با فروش آذوقه مردم به ارتش بیگانه قحطی ایجاد کرده‌اند و یوسف هم که روشنفکر و متکی به ارزش‌های دست‌راستی است، البته موظف از روشنفکر این است که حال دارد آنار نیما را به انگلیسی ترجمه کند و به فرزندش بومی علق‌ماهسا چندتایی بود و من خاطر نیست با مخاطبش و دفع اینکه آدمی هست که با روح سروکار دارد، نشانی از نامه که در چاپ‌های پیشین در دسترس نبود پیدا شده و به کتاب افزوده شده است. پیش از بازخوانی این یک تکه تازه ماجرای انتشار این نامه را مرور کنیم. آن‌طور که عباس میلانی در مقدمه‌اش بر کتاب نوشته، در دیداری با ابراهیم گلستان صحبت به «آفت ساده‌انگاران پرمدعای گاه بی‌روایی» می‌رسد که نیچه‌ئی بر ذهن و زبان نسلی از ایرانیان نفوذ داشته‌اند. از فردید و شریعتی و بر ذهن و زبان نسلی از جلال آل‌احمد و سیمین دانشور و دیگران هم سخن به میان می‌آید که میلانی خطاب به گلستان می‌نویسد چرا اینها را نمی‌نویسید؟ و گلستان برخاسته و از کنوی میز کارش متنی بیرون می‌کشد و می‌گوید بعضی از این حرف‌ها را اینجا نوشته‌ام. «صدوچند صفحه بود. دست‌خط گلستان. مخاطبش سیمین دانشور و پاسخی به نامه‌ای از او». و بعد از گلستان نقل می‌کند که اخوان‌ثالث هم این نامه را دیده و خوانده و بر ضرورت چاپش اصرارها کرده است. او همچنین به اهمیت تاریخی این نامه اشاره می‌کند و دستاورد گلستان در این متن به جذب موافقت مخاطبش با نظرات او بلکه تسویق ما به بازاندیشی در مفروضاتمان است.

صفحه‌ای که پیدا شد

نامه به سیمین
ابراهیم گلستان
نشر بازتاب‌نگار

و اما چاپ چهارم و حکایت صفحه جاماندهای که در این چاپ آمده است: «در چاپ‌های پیشین کتاب این پاراگراف نبوده است و همین نبودن هم در همه تذکر داده شده بود. این بخش از نامه که در جابه‌جایی و دست‌به‌دست‌شدن رونوشت‌ها گم شده بود بعد با جست‌وجوی بسیار صور و مصمم آقای رضا افشعی که رونوشت‌های موجود را برای فرستاده‌شدن به چاپخانه ماشین می‌کرده است بازیابی شد که اکنون در چاپ این نسخه در همان جای اصلی گذاشته می‌شود». گلستان در صفحه ۲۲ کتاب از دیدارش با «دکتر باهری» می‌گوید بعد از بازنشر. صحبت خراب شده و حالا یک بند کوتاه‌دمی را آورده بود تازه توی این حاله. همین حاله. دانی‌ام آمد حاله و اما صدا زد و به من درنیامد خشونت بی‌سابقه‌ای داشت. من بازدم زیر گریه و همه قصه‌ها را تعریف کردم. حاجی حسام وقم را که نوشته بودم روی همان مقوا از من گرفت و رفت از اتاق بیرون. یکساعت بعد توی اتاق مسجد ولی‌الله و آن حکاک. تا آدینه بود از آدینه بود و آدینه بود و آدینه بود. و آدینه بود که بود باید همه این چیزها بی‌اطلاع تو صورت می‌گرفت. که گرفت. توی تاریخ‌ایلخ (یا باید نسبت شاید پس از بلوغ) باید یک و طیب و ظاهر این نوشته را برای یک خوشایند همخون خود یا تکوسیی می‌گرفت تا این وقت را به او آویزه‌ام. به او آویزه داده بود که چه‌ها باید بکند. این بود که حاجی حسام به این کارها اشاره شد اما سهم من هیچ چیز نبود و هرا هرکز با پدرم در تمامی نکشانده.

احمد غلامی: آنچه پیش از هر چیز «سووشون» را قابل‌تأمل می‌کند، تاریخ تنیده در آن است. تاریخ نه به‌عنوان تاریخ بلکه به‌عنوان برهه‌ای از زندگی و تجربه زیسته آدم‌های سرزمینمان. مهم‌ترین ویژگی این رمان این است که تاریخ در آن لَق نمی‌زند. عاریه‌ای نیست. همراه با زندگی آدم‌ها تاریخی وجود دارد که با آنان کامه‌به‌کام جلو می‌آید و نفس می‌کشد. شاید این نکته قابل‌تأمل به این دلیل است که سیمین دانشور تاریخی را روایت می‌کند که هنوز چندان از آن فاصله نگرفته است. این را نمی‌گویم تا کار او را تقلیل دهم. خیلی‌ها رمان جنگ و انقلاب نوشته‌اند اما تاریخ در آنها مفقود است. دانشور در سه سطح، تاریخ را روایت می‌کند. سطحی کلان که هجوم متفقین به ایران است و حدفاصل دوره رضاشاهی و محمدرضاشاهی است. دیگری تاریخ اجتماعی که سویه‌های اقتصادی هم دارد: نمایش حاکمان، خوانین، ایلات و عشایر که رضاشاه تلاش کرد به آنان اسکان بدهد تا نتوانند حکومت مرکزی را متزلزل کنند. دیگر زندگی روزمره مردم عادی. آن‌هم در بدترین شرایط اقتصادی در دوره قحطی و بیماری‌های فراگیر. آدم‌های داستان با فلارگرفتن در این وضعیت و نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی هریک به شیوه خاص خود به مسائل واکنش می‌دهند. واکنش مردم تاریخ‌ساز است و آینده ایران را می‌سازد. در این میان آنچه وضعیت رمانی را به‌درستی آشوبناک و بحرانی می‌کند، مواجهه «یوسف» و «میرزا ابوالقاسم خان» است. دو برادر است که با دو موضع‌گیری کاملاً متفاوت، موتورِ کوچک داستان‌اند که موجب اشتعال موتور بزرگ رمان می‌شود. جلو برویم تا ببینیم چه پیش می‌آید.

شاپور بهیان: من هم موافق هستم که در این رمان عنصر تاریخ نقش مهمی دارد. قبل از اینکه وارد بحث رابطه رمان با تاریخ شویم بهتر است خلاصه‌ای از رمان را بر مبنای کتاب «صدسال داستان‌نویسی» آقای عابدینی ارائه کنم و سعی می‌کنم نکاتی را بکویم که کلیاتی از رمان به دست می‌دهد و از تفسیر پرهیز کنم. فصل اول رمان، ما «زری» راوی اصلی داستان را می‌بینیم که همراه با «یوسف» (شوهرش) در مجلس عقدکنان دختر حاکم هستند. در عین توصیف عروسی، فضای اجتماعی سال‌های بیست هم ساخته می‌شود. سال‌هایی که انگلیس در فارس نیز بوده کرده و جنگ ناخواسته با خود قحطی و بیماری آورده. حاکم ایرانی منطقه، دست‌نشانده انگلیس است و خان‌ها و تاجرها با فروش آذوقه مردم به ارتش بیگانه قحطی ایجاد کرده‌اند و یوسف هم که روشنفکر و متکی به ارزش‌های دست‌راستی است، البته موظف از روشنفکر این است که حال دارد آنار نیما را به انگلیسی ترجمه کند و به فرزندش بومی علق‌ماهسا چندتایی بود و من خاطر نیست با مخاطبش و دفع اینکه آدمی هست که با روح سروکار دارد، نشانی از نامه که در چاپ‌های پیشین در دسترس نبود پیدا شده و به کتاب افزوده شده است. پیش از بازخوانی این یک تکه تازه ماجرای انتشار این نامه را مرور کنیم. آن‌طور که عباس میلانی در مقدمه‌اش بر کتاب نوشته، در دیداری با ابراهیم گلستان صحبت به «آفت ساده‌انگاران پرمدعای گاه بی‌روایی» می‌رسد که نیچه‌ئی بر ذهن و زبان نسلی از ایرانیان نفوذ داشته‌اند. از فردید و شریعتی و بر ذهن و زبان نسلی از جلال آل‌احمد و سیمین دانشور و دیگران هم سخن به میان می‌آید که میلانی خطاب به گلستان می‌نویسد چرا اینها را نمی‌نویسید؟ و گلستان برخاسته و از کنوی میز کارش متنی بیرون می‌کشد و می‌گوید بعضی از این حرف‌ها را اینجا نوشته‌ام. «صدوچند صفحه بود. دست‌خط گلستان. مخاطبش سیمین دانشور و پاسخی به نامه‌ای از او». و بعد از گلستان نقل می‌کند که اخوان‌ثالث هم این نامه را دیده و خوانده و بر ضرورت چاپش اصرارها کرده است. او همچنین به اهمیت تاریخی این نامه اشاره می‌کند و دستاورد گلستان در این متن به جذب موافقت مخاطبش با نظرات او بلکه تسویق ما به بازاندیشی در مفروضاتمان است.

صفحه‌ای که پیدا شد

نامه به سیمین
ابراهیم گلستان
نشر بازتاب‌نگار

و اما چاپ چهارم و حکایت صفحه جاماندهای که در این چاپ آمده است: «در چاپ‌های پیشین کتاب این پاراگراف نبوده است و همین نبودن هم در همه تذکر داده شده بود. این بخش از نامه که در جابه‌جایی و دست‌به‌دست‌شدن رونوشت‌ها گم شده بود بعد با جست‌وجوی بسیار صور و مصمم آقای رضا افشعی که رونوشت‌های موجود را برای فرستاده‌شدن به چاپخانه ماشین می‌کرده است بازیابی شد که اکنون در چاپ این نسخه در همان جای اصلی گذاشته می‌شود». گلستان در صفحه ۲۲ کتاب از دیدارش با «دکتر باهری» می‌گوید بعد از بازنشر. صحبت خراب شده و حالا یک بند کوتاه‌دمی را آورده بود تازه توی این حاله. همین حاله. دانی‌ام آمد حاله و اما صدا زد و به من درنیامد خشونت بی‌سابقه‌ای داشت. من بازدم زیر گریه و همه قصه‌ها را تعریف کردم. حاجی حسام وقم را که نوشته بودم روی همان مقوا از من گرفت و رفت از اتاق بیرون. یکساعت بعد توی اتاق مسجد ولی‌الله و آن حکاک. تا آدینه بود از آدینه بود و آدینه بود و آدینه بود. و آدینه بود که بود باید همه این چیزها بی‌اطلاع تو صورت می‌گرفت. که گرفت. توی تاریخ‌ایلخ (یا باید نسبت شاید پس از بلوغ) باید یک و طیب و ظاهر این نوشته را برای یک خوشایند همخون خود یا تکوسیی می‌گرفت تا این وقت را به او آویزه‌ام. به او آویزه داده بود که چه‌ها باید بکند. این بود که حاجی حسام به این کارها اشاره شد اما سهم من هیچ چیز نبود و هرا هرکز با پدرم در تمامی نکشانده.

احمد غلامی: آنچه پیش از هر چیز «سووشون» را قابل‌تأمل می‌کند، تاریخ تنیده در آن است. تاریخ نه به‌عنوان تاریخ بلکه به‌عنوان برهه‌ای از زندگی و تجربه زیسته آدم‌های سرزمینمان. مهم‌ترین ویژگی این رمان این است که تاریخ در آن لَق نمی‌زند. عاریه‌ای نیست. همراه با زندگی آدم‌ها تاریخی وجود دارد که با آنان کامه‌به‌کام جلو می‌آ